

جنبش ایرانیان علیه عباسیان با تاکید بر راوندیه

مرتضی علی بهمنی

دانشجوی دکتری تاریخ اسلام، واحد یادگار امام خمینی (ره)، دانشگاه آزاد اسلامی، شهرری، ایران

m.morteza2003231@gmail.com

مهدی گلجان (نویسنده مسئول)

استادیار گروه تاریخ، واحد یادگار امام خمینی (ره)، دانشگاه آزاد اسلامی، شهرری، ایران

m.goljan12@gmail.com

محبوبه شرفی

دانشیار گروه تاریخ، واحد یادگار امام خمینی (ره)، دانشگاه آزاد اسلامی، یادگار امام خمینی (ره) شهرری، ایران

فصلنامه علمی پژوهشی تاریخ (شاپا ۰۲۷۱-۲۰۰۸) - سال ۱۶ شماره ۶۳ - صفحه ۳۹۲-۳۶۹

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۱/۱۶ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۵/۲۱

چکیده:

ایرانیان که پس از آشنایی با اسلام، دلباخته این دین گشته بودند، با ظهور حکومت‌های اموی و عباسی که درست بر خلاف شعارهای اسلام رفتار می کردند، گرفتار تضاد فکری شدند به گونه ای در دوران خلافت امویان به شدت مورد ظلم و ستم و تبعیض طبقاتی قرار گرفتند. از همان ماههای نخست حکومت عباسیان، قیام و نهضت‌هایی پی در پی علیه آنان در مناطق مختلف ایران و عراق شکل گرفت و موجبات ضعف و فروپاشی آنان را در بسیاری از مناطق فراهم ساخت و به ورطه سقوط کشاند. سؤال پژوهش حاضر آن است که راوندیان با چه علل و انگیزه‌های بر علیه عباسیان قیام کردند؟ فرضیه مطرح شده آن است که عدم وفاداری عباسیان به شعارهای اولیه خود و نیز از بین بردن سرداران اصلی قیام، انگیزه اصلی قیام راوندیه بوده است. پژوهش حاضر با تکیه بر منابع اصلی و با رویکردی توصیفی-تحلیلی سامان یافته است.

واژگان کلیدی: عباسیان، خراسان، راوندیه، ابومسلم خراسانی

مقدمه

تاریخ ایران در عصر ساسانیان و اوایل دوره اسلامی، یکی از مقاطع حساس تاریخ این مرز و بوم است، زیرا نظام طبقاتی، اشرافیگری و انحصار طلبی بر آن حاکم بود و شاهزادگان نیز به لحاظ روی آوردن به هواپرستی و هوسرانی، کشور را رها کرده و منافع خود را بر منافع مردم ترجیح می دادند و عرصه را بر مردم سخت گرفته بودند ایرانیان آن روزگار در آشفتگی فکری و دینی به سر می بردند و لذا اوضاع و احوال ایران در این عصر در هم ریخت، حمله ی، عربهای مسلمان به ایران و برخورد دو نظام اجتماعی، فرهنگی و اعتقادی متفاوت؛ و به طور کلی فقدان حاکمیت سیاسی مستقل یک پارچه ایرانی، بلکه استقلال طلبی حکومت منطقه ای، تغییر تدریجی دین ایرانیان، تحول و واگذاری فرهنگی را به دنبال داشت.

ورود اسلام به ایران، و حضور موالی در مدینه، کوفه و بصره تأثیر زیادی در ساختار سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی مردم این دیار داشت و بافت فکری ایرانیان در آن فضا شکل یافت. با حاکمیت بنیادیه بر جهان اسلام و برخوردهای سخت، خشن، ظالمانه، تبعیض نژادی آنان با ایرانیان و ایجاد حادثه کربلاء و به شهادت رساندن امام حسین(ع) و فرزندان و یاران ایشان، همچنین سرکوب قیامهای سلیمان بن صرد خزاعی، توابین و مختار و حره، مخالفت و واکنش شدید ایرانیان و حتی بسیاری از عربها در مصر و عراق را نیز در پی داشت.

نهضت ایرانیان بر ضد عرب از عهد امویان آغاز و هر چه از عمر حکومت امویان می گذشت بر شدت این مبارزات افزوده و حتی به دوره های بعد نیز با شدت بیشتر کشیده می شد. روحیه مبارزه ایرانیان در وجودشان نهفته بود که در هر دوره ای به اقتضاء شرایط آن زمان و مکان به شکلی

ظهور و بروز پیدا می کرد. گاهی این مبارزات به صورت جنگ و نبردی خونین در مدت زمانی طولانی با نفرت بسیار و در نتیجه با تلفات سنگین دو طرف و اسیر، به پایان می رسید و گاهی به شکل فرقه بندی و احزاب مذهبی و جریانهای فکری، نمایان می شد که هر یک از این فرقه ها و احزاب برای خود دعوت داشتند و مبلغانشان در شهرها و روستاها مشغول دعوت مردم به سوی فرقه خود بودند و مردم را با آراء و اندیشه های خود آشنا می ساختند و آنها را به خود جذب و جلب می کردند و هر روز بر تعداد طرف داران خود می افزودند و گاهی هم این جریان ها در قالب های سیاسی، دیپلماسی و تدبیری خردمندانه به مبارزه جدی بدون درگیری و خونریزی که امروز به عنوان حرکت های آرام و یا نرم مطرح می باشد به پیروزی هایی دست می یافتند .

همچنین این مبارزات گاهی هم به صورت مناظره ادبی و مشاجرات علمی در می آمد. یعنی شاعران ایران و حتی برخی از شاعران خردمند عرب، بدور از عصیبت عربی با صاحبان زور و حاکمان بیخرد ، مفسد و ظالم، با سلاح برنده و ماندگار، - زبان و ادبیات - به مبارزه جدی می پرداختند و سیادت آنان را زیر ضربه های تازیانه شعر خود درهم می شکستند. در این میان آنچه قابل تأمل تر است اینکه اگر چه ایرانیان(راوندیه) خود در قیام عباسیان نقش تاثیرگذاری داشتند، ولی به زودی خود در صف مقدم مبارزان علیه خلافت عباسی قرار گرفتند.

با شناخت نهضت ها، حرکت ها، جنبش ها و قیام هایی که ایرانیان علیه عباسیان انجام دادند می توان به میزان تأثیر گذاری و نقش مبارزات ایرانیان در سرنگونی حکومت و سلطه حدود شش قرن عباسیان دست یافت و با تحقیق و بررسی دقیق این حرکت ها و مبارزات می توان به بسیاری از پرسش های مطرح شده پاسخ درستی داد.

گونه شناسی مبارزات و نهضت ها

مجموع مبارزات و حرکت هایی که ایرانیان در آن نقش آفرین بودند، اعم از آن که در ایران شکل گرفته باشد و یا در خارج از ایران، مثلاً در عراق رخ داده باشد، می توان به سه گروه تقسیم کرد:

گروه اول: برخی از نهضت ها و حرکت ها بر اساس ایدئولوژی و اعتراض دینی شکل یافته و مردم به لحاظ ظلمها و یا تغییر مسیر خلفا از اسلام اصیل، دست به مبارزات جدی و حرکت های بی امان زدند.

گروه دوم: برخی دیگر از جنبشها و مبارزه ها، ملی بوده و رهبران و عناصر این نوع حرکت ها و مبارزه ها، تنها به لحاظ تبعیض نژادی و یا مخالفت با حاکمیت عرب ها بر آن ها و برتر دانستن نژاد ایرانی بر عربی و همچنین اخراج عربهایی که وارد ایران شده بودند، دست به مبارزه و قیام علیه آنان زدند و سر به شورش برآوردند و به نبرد با آنان پرداختند و در این نوع حرکت ها، نه تنها ایدئولوژی و نگاه دینی دخالت نداشته است، بلکه حرکت های شعوبیه شکل گرفته است.

گروه سوم: حرکت هایی در ایران شکل گرفت که رهبران آن به دنبال دست یافتن به قدرت و تسلط بر مناطق خاص و یا انتقام گیری بودند. این دسته از رهبران در موقعیت ویژه قرار گرفتند که راه رسیدن به قدرت و گرفتن انتقام را تنها در مبارزه می دیدند. در همین راستا دست به حرکت و مبارزه زدند و از ناراحتی و نارضایتی مردم، نسبت به خلفا استفاده کرده و آن ها را وارد چنین مبارزه ای کردند.

بی تردید مبارزه ها و نهضت هایی که در ایران رخ داد را می توان از زاویه های مختلف دیگر نیز، گونه شناسی کرد، مانند کوچک و بزرگ بودن نهضتها، و یا کوتاه و طولانی بودن مدت مبارزه ها و حرکتها و یا طرفدار و یا کم طرفدار بودن جنبشها، و همچنین منتج به نتیجه شدن و نشدن و به حکومت رسیدن و نرسیدن رهبران. اما از آنجایی که اساسا حرکتها و نهضت ها بر اساس جریانهای فکری و یا احساسات و تمایلات افراد شکل می گرفته و از آن جهت مورد توجه

و ارزیابی تحلیل گران قرار می گیرد، ما نیز از این منظر به آن پرداخته و تنها از این زاویه مورد بحث و بررسی قرار دادیم.

سه گام مهم عباسیان

نخست: ایجاد حکومت عباسی بی تردید، بیعت صرف با خلیفه یا انتقال حکومت از امویان به عباسیان در حیطة قدرت سیاسی و یا نظامی یک گروه خاص اسلامی نبوده، بلکه انقلابی فراگیر در جامعه ی اسلامی و نقطه عطف مهمی در مسیر تحول جامعه به حساب می آید که به طور ریشه ای جامعه اسلامی را تغییر داده؛ و باور عمیقی در همه جهات زندگی سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی مردم بر جای گذاشت و زمینه بروز و ظهور در آن عرصه ها را برای مسلمانان عرب فراهم آورد. ممکن است آن را، انقلاب ایرانی دانست، و ممکن است آن را صرفاً انقلابی در برابر حکومت بنی امیه برای کوتاه کردن دست آنان از حکومت و جایگزین کردن عباسیان به جای ایشان تحلیل کرد و ممکن است آن را از باب قطعی بودن این دگرگونیها در نتیجه تحولاتی که جهان اسلام در خلال قرن اول هجری شاهد آن بود، سخن گفت. هر یک از تحلیل ها را بپذیریم در حقیقت، این تحول، نتیجه واکنش سیاست های غیرمتعادل امویان در برابر مردم غیرعرب و حتی برخی از گروه های عربی بوده است. این سیاست لغزشی آشکار در زندگی سیاسی و اجتماعی امویان بوده که عباسیان به نفع خود از آن بهره برداری کردند. آنها همچنین از خلأ رهبری که با مرگ ابوهاشم - فرزند محمد بن حنفیه، صاحب و امام دعوت کیسانیه - رخ داد، بهره برده و این خلأ را پر کردند. عباسیان پس از تکیه زدن به اریکه قدرت و تخت خلافت به خاطر ظلم و ستم هایی که آغاز کرده بودند گرفتار دو نوع حرکت و قیام شدند. اول: قیام علویان بود که پیش از عباسیان علیه امویان و حکومت ظالمانه آنان آغاز شده بود و استمرار داشت و بسیاری از افرادشان در این راه کشته شدند و رسیدن به حکومت را حق خود میدانستند.

دوم: حرکت و قیام ایرانیان بود که به رهبری ابومسلم به عنوان داعی بزرگ خراسان برای سرنگونی حکومت امویان از طرف خراسان با سپاهی بزرگ پس از فتح مناطقی از ایران به سوی عراق حرکت کردند و حکومت امویان را سرنگون ساختند به ویژه شورش‌هایی که پس از کشته شدن ابومسلم از سوی بابکیه و خرمیه برای خونخواهی ابومسلم شکل گرفت. هر یک از عباسیان که بر تخت خلافت تکیه میزدند تمام سعی و تلاش خود را در حفظ حکومت و انتقال آن به فرزند یا برادر خود متمرکز می ساختند و در این جهت، کشتار پیر و جوان، زن و مرد، کوچک و بزرگ، اسارت های فراوان صورت می پذیرفت بنابراین حفظ حکومت در جهت ریاست طلبی و حب دنیا در رأس امورشان قرار داشت حتی سرداران و امیران و حاکمان منطبق های خود را فدای خواسته های خود و فرزندانشان می کردند و اگر از سوی آنها احساس خطر می کردند سریعاً دستور می دادند تا آنها را احضار و به صلاحدید برخورد می کردند و گاهی دستور می دادند تا سر آن را بیاورند تا حکومت در دست خود و فرزندانشان- موروثی- بچرخد.

سوم: زمانی که سفاح بر کرسی قدرت نشست، اقداماتی انجام داد که مهم ترین آنها انهدام کامل و کشتن دولتمردان اموی بود؛ زیرا او از بقایای امویان که در نواحی و مناطق مختلف حضور داشتند نگران بود که دست به شورش بزنند. وی عموی خود عبدالله بن علی را به عنوان فرمانده سپاه خود منصوب کرده (ابن اثیر، ۱۳۸۳: ج ۷، ص ۳۲۲۸) و برای تعقیب نیروهای اموی که به واسط فرستاد در این هنگام مروان بن محمد خود فرماندهی سپاه اموی را به عهده گرفت و در جنگی که در زاب کبیر صورت گرفت شکست خورد، به شام گریخت. عبدالله بن علی وی را دنبال کرد، مروان در شام ماند و از آن جا به مصر رفت و در همان جا کشته شد. بدین ترتیب دولت اموی، در بخش اعظم دنیای اسلام قدرتش را از دست داد؛ گرچه اندکی بعد دولت چند صد سالهای را در اندلس تاسیس کرد. عباسیان با کشتن افراد اموی خشمشان فروکش نکرده به سراغ مرده های آن ها رفتند، قبرهای امویان را در شام شکافتند (یعقوبی، ۱۴۱۳: ج ۲، ص ۲۹۱)

مقابله عباسیان با جنبشهای مذهبی در ایران

پس از پیروزی عباسیان در قرن دوم هجری یعنی سال ۱۳۲ ق، اوضاع اجتماعی و سیاسی و مذهبی ایران، رنگ تازه‌ای به خود گرفت. سلطه و استیلای قبایل عرب در خراسان، یکی پس از دیگری از میان رفت و بیشتر آنان از آن سرزمین رانده شدند. ابومسلم و طرفداران و یارانش قدرت را در خراسان به دست گرفتند. به علاوه همانطور که پیش از این بیان شد، ایرانیان در پیروزی این سلسله جدید و در اجرای نظم و سازمان تازه‌ای که جانشین سازمان عربی اموی شده بود، سهم قاطعی داشت. با اوضاع و شرایط موجود، دیگر جای هیچگونه تردیدی نبود که از این پس با ید ایرانیان به عنوان شرکای متساوی الحقوق دولت عباسیان شناخته شوند، و این امر فقط هنگامی امکان پذیر بود که دیگر، ملیت ملاک تشخیص نباشد. بلکه دین یعنی اسلام معیار قاطع و ملاک تشخیص قرار گیرد. یک چنین تحولی نیز در روش تبلیغاتی که عباسیان پیش گرفته بودند و بدین سبب به اوج آرمان خود رسیدند، وجود داشت. و در واقع درباره این واقعیت دیگر هیچ گونه اختلافی به وجود نیاید. بنابراین می بایست به زودی این سؤال مطرح شود؛ که از این پس، کدام فرقه و عقیده‌ای باید پایه و بنیاد قرار گیرد؟ تا این زمان، نهضت عباسی از جواب این سؤال که کدام یک از شاخه های خاندان بنی هاشم، باید جانشین واقعی پیغمبراعلام شود اجتناب می ورزید در طول دعوت فقط شعار «الرضا من آل محمد» را سر می دادند ولی همانطور که دیدیم همین که عباسیان بر اریکه خلافت تکیه زدند، دیگر برای فرزندان علی و فاطمه هیچ محلی و مقامی باقی نماند.

این واقعیتی بود که در تمام امپراطوری اسلام هیچ جایی به آنها ندادند و همچنین در ایران هواخواهان امام علی (ع) و علویان سخت پراکنده و با بی اعتنایی حکام عباسی مواجه بودند بلکه کمر بر قتل ائمه اطهار، فرزندانشان و طرفداران و علویان بستند. خلفای عباسی پس از استقرار، پیوسته نسبت به جنبشهای مذهبی با شدیدترین وسایل در مقابل آنها عکس العمل نشان می دادند. ابوسلمه و ابومسلم را با شگردی خاص کشتند و جنبشهایی که پس از مرگ ابومسلم در ایران به وقوع پیوست، بیشتر جنبه مذهبی داشت که با سبعیت خاصی با آنها مقابله گردید. ولی

جنبشهای علویان، اهمیت خود را به عنوان حوزه تجمع ناراضیان در پنهان، حفظ کرد و سرانجام در چند موضع جغرافیای ایران از جمله: گیلان، طبرستان، قم، ری، اصفهان و بیهق (سبزوار) و سپس در تمام ایران ظهور و بروز کرد و قدرت اجتماعی و سیاسی به دست آوردند که تاکنون ادامه دارد.

واکنش ایرانیان علیه عباسیان

بعد از شکل گیری دولت عباسی قیام های متعددی در ایران شکل گرفت که در ادامه به بررسی یکی از مهم ترین آن ها یعنی راوندیه می پردازیم:

راوندیان شاخه ای از کیسانیه بودند که فرزند محمد بن حنفیه معروف به ابو هاشم را امام می دانستند. آنان در سال ۱۴۱ ق به طرفداری از عباسیان برخاستند و در مبارزه ابومسلم فعالانه شرکت جستند. بعد از کشته شدن ابومسلم، منصور را عنوان خدایی دادند ولی این روش آنان، در واقع نقابی بود که بر چهره داشتند و بدین وسیله می خواستند به منصور تقرب یافته او را بکشند و انتقام ابومسلم را از او بگیرند (طبری، ۱۳۵۳: ج ۱۱، ص ۴۷۲۹).

شخصیت راوندیان

برخی این فرقه را از اهالی راوند کاشان دانسته اند. در حالی که طبری و الطقطقی، آنها را از اهالی خراسان می دانند زیرا بسیاری از مبارزات و حرکتها، قیامها و نهضت هایی که اولاً بعد از مرگ ابومسلم و یا به طرفداری از او شکل گرفت از خراسان بود، بنابراین روحیه انتقامجویی شدید در این فرقه بسیار وجود داشت. (همان: همانجا: ابن ططلق، ۱۳۶۰: ص ۲۸۳)

جریان فکری راوندیان

راوندیان معتقد بودند که درگذشت پیغمبر، عباس بن عبدالمطلب که عمو و وارث و خویشاوند وی بود بیش از همه کس حق خلافت داشت، آنها به قرآن استناد می کردند که خدای عز و جل

فرموده: خدا خویشاوندان به یکدیگر اولی ترند. ولی مردم حق او را غصب کردند و نسبت به او ستم روا داشتند تا خداوند حق آنها را باز داد. آنها از خلیفه اول و دوم بیزاری می جویند و بیعت با علی بن ابی طالب را روا می دانند به جهت آنکه عباس آن را روا دانسته و گفته است: برادرزاده من، بیا با تو بیعت کنم تا هیچکس در باره تو اختلاف نکند و هم به جهت گفته داود بن علی که در روز بیعت ابو العباس بر منبر کوفه که گفته بود: ای مردم کوفه از پس رسول الله(ص)،

امامی میان شما نبود مگر علی بن ابی- طالب و اینکه اکنون قیام کرده است یعنی ابو العباس سفاح. متأخران راوندیه، از جمله کیسانیه، از معتقدان امامت محمد بن حنفیه جدا شده و یاران ابو مسلم عبد الرحمن بن محمد مؤسس دولت عباسی بشمار می روند و به انتساب او که جریان نام داشت عنوان حرانیه دارند، از این رو آنها از علی بن ابی طالب، و پس از او محمد بن حنفیه امام خود میدانستند و معتقدند که جانشین محمد، پسرش ابو هاشم و جانشین ابو هاشم، علی بن عبد الله بن عباس بن عبد المطلب میباشد و جانشین علی بن عبد الله، محمد بن علی ب و د و جانشین محمد، پسرش ابراهیم امام بود که در حران کشته شد و جانشین ابراهیم امام، برادرش ابو العباس بن عبد الله بن حارثیه، اولین خلیفه عباسی بود(مسعودی، ۱۳۷۴: ج ۲، ص ۲۴۱)

راوندیه دو طایفه اصلی اند: طایفه اول می گفتند وقتی که ابو هاشم عبد الله بن الحنفیه هنگام مرگ وصیت کرد که پس از او امام، محمد بن علی بن عبد الله بن العباس می باشد، پس محمد بن علی امام است(نوبختی، ۱۳۷۶: ص ۲۹-۳۰). و این طایفه ظاهراً اولین دست های هستند که راوندیه نامیده شده اند و در نتیجه دعوت عباسی در خراسان پس از مرگ ابو هاشم پدید آمد(همان، ص ۴۲).

طایفه اصلی دوم از راوندیه، اصحاب ابوهریره روند یا ابوالقاسم بن راوند می باشند. این فرقه تا آغاز قرن رعایت تساوی زنان در بین مردان، اشتراک زن را قبول داشتند و در مورد خودشان معتقد بودند که دارای نیروی اعجاز می باشند بعضی از آنها به خیال این که قادر به پرواز هستند

خود را از جاهای بلند به زمین پرت می کردند و قطعه قطعه می شدند. راوندیان چنانکه از علی بن محمد آورده اند، قومی از مردم خراسان بودند؛ پیرو عقیده ابومسلم دعوتگر بنی هاشم چنانکه گویند به تناسخ ارواح قایل بودند و پنداشتند که روح آدم در عثمان بن نهیک است و پروردگارشان که غذا و آبشان می دهد ابوجعفر منصور است و هیثم بن معاویه، جبر ییل است. گویند راوندیان نزد قصر منصور رفتند و آن جا طواف همی کردند و می گفتند این قصر پروردگار ماست. منصور کسی سوی سرانشان فرستاد و دویست کس از آنها را به زندان کرد. (طبری، همان، ج ۱۱، ص ۴۷۲۵)

چگونگی شورش راوندیان:

یکی از شورش های معروف، شورش خوارج در عراق بود. در سال صد و چهل منصور از کوفه به حج رفت و در حیره محرم شد، به مکه رفت و مناسک حج انجام داد. و سپس به مدینه رفت و قبر پیامبر را زیارت کرد. و از مدینه راهی بیت المقدس شد و از راه شام به کوفه بازگشت و به مدینه الهاشمیه فرود آمد و بزرگان از هر شهری و ناحیه ای برای تهنیت نزد منصور می آمدند تا وی به کوفه رسید.

عده ای از لشکریان ابومسلم خراسانی که ایشان را راوندیان می گفتند هزار نفر بودند (بلعمی، ۱۳۷۳: ج ۴، ۱۰۹۸) در ظاهر به عنوان این که منصور خلیفه عباسی و قاتل ابومسلم، خداوند ایشان است و باید او را حضوری سجده و پرستش کنند، به سوی بغداد حرکت کردند و همین که به بغداد رسیدند در اطراف قصر مسکونی منصور جمع شده و فریاد بر آوردند که این خانه، خانه خداوند ماست، همان خداوندی کهن که نان و آب به ما عطا می کند، خلیفه را دیدند ناگهان به جانب خلیفه حمله کردند و نزدیک بود که او را نابود سازند لیکن خلیفه گریخت و محافظین خلیفه به آن جماعت حمله نمودند و در حدود دویست نفر از راوندیان را کشتند؛ سران فکری اندیشیدند و نقشه ای کشیدند و در صدد اجرای نقشه خود برآمدند، آنها تابوتی را بدوش کشیدند تا تحت

پوشش انتقال مرده به قبرستان که نزدیک زندان بود حرکت کردند، وقتی به درب زندان رسیدند به زندان حمله کرده و سران خود را آزاد کردند و به همراه آنان مجدداً به قصر خلیفه حمله بردند. سپاهیان خلیفه مقاومت کرده و عده ای از راوندیان را کشته و سایرین را پراکنده ساختند (طبری، همان، ج ۱۱، ص ۴۷۲۵)

دینوری می گوید: «منصور در سال یکصد و چهل و دو از بغداد به بصره رفت و چون به آن شهر رسید آگاه شد که راوندیه جمع شده و به خونخواهی ابو مسلم قیام کرده اند و بیعت منصور را شکست دادند، منصور خازم بن خزیمه را فرستاد که گروهی از ایشان را کشت و دیگران تار و مار شدند، سپس در بصره برای معن بن زایده فرمان حکومت یمن را صادر کرد و تمام آن سال را در بصره ماند» (دینوری، ۱۴۱۲: ص ۳۸۴)

اما راوندیه، این گروه یاران ابو هریره روندی‌اند که ایشان را هریریه نیز می نامند (مقدسی، ۱۳۸۱: همان، ج ۲، ص ۸۲۱). صاحب تاریخ بزرگ اسلام چنین نقل می کند: «که در زمان منصور پیش آمدی جالب به وقوع پیوست، و آن این بود که گروهی از مردم خراسان که به ایشان راوندیه می گفتند (ابن طقطقی، همان: ص ۲۱۷)، قایل به تناسخ ارواح شده بر سر منصور هجوم آوردند، و چیزی نمانده بود که او را بکشند. در این هنگام معن بن زایده که چندی بود از ترس منصور پنهان شده بود فرا رسید، و در حالی که نقاب بر روی خود افکنده بود در مقابل منصور ایستاد و ناشناس شروع به جنگ کرد، و پیکار سختی نمود، و دلیری شایانی از خود نشان داد. در آن حال که منصور بر استری سوار بود، و ربیع حاجب وی لگام استر را در دست داشت معن نزدیک شده به ربیع گفت: دور شو زیرا من در این حال به در دست گرفتن این لگام سزاوار-ترم! منصور گفت: راست می گوید لگام را بدو واگذار، معن همچنان پیکار می کرد تا آنکه بر راوندیه پیروز گشت و چگونگی امر آشکار شد. در این هنگام منصور به معن گفت: تو کیستی؟ معن گفت: ای امیر المؤمنین من همانم که تو در جستجویش هستی! من معن بن زاید هام. منصور گفت:

تو و خانواده و مالت در امان خدا هستید. شخصی مانند تو را باید برگزید و بدو نیکی کرد، سپس معن را نواخت و ولایت یمن را بدو داد» (ابن طقطقی، همان: ص ۲۱۸).

طبری در این خصوص که از آن پس معن جایگاه ویژه‌ای نزد منصور پیدا کرد می‌گوید: و چون راوندیان کشته شدند و منصور نماز نیمروز را بکرد غذا خواست و گفت: معن بن زایده را بیابید. و از غذا دست برداشت تا معن بیامد و به قثم گفت: از اینجا به آنجا برو. و معن را به جای قثم نشانید و چون از غذا فراغت یافتند به عیسی بن علی گفت: ای ابو العباس شیر مردان را شنیده‌ای؟ گفت: آری. گفت: اگر امروز معن را با ما دیده بودی می دانستی که از آن جمله شیران است. معن گفت: به خدا ای امیر مؤمنان وقتی به نزد تو آمدم دلم ترسان بود، وقتی دیدم به آن‌ها بی‌اعتنایی و دلبرانه بر ضدشان اقدام می‌کنی، چیزی دیدم که از هیچ مخلوقی به هنگام نبرد ندیده بودم و دلم محکم شد و چنان کردم که دیدی. وی گوید: ابن خزیمه گفت: ای امیر مؤمنان از اینان باقیمانده ای هست؟ گفت: کارشان را به تو سپردم، آنها را بکش. ابو الخصب گفت: معن جایزه خویش را پخش کرده و چیزی به دست ندارد. منصور گفت: اگر هزار قیمت ترا بخواهد به دست تو آورد (طبری، همان، ج ۱۱، ص ۴۷۲۹).

انگیزه شورش راوندیان

شورش راوندیان اگر چه به خاطر انتقام گرفتن از خون ابومسلم و کوتاه کردن دست حکام عرب به ویژه عباسیان در ایران بود. زیرا آنها ایرانی الاصل بودند و ابومسلم را تنها به خاطر دفاع از ایرانیت حمایت می‌کردند. راوندیان برای مبارزه با منصور دست به طرح نو زدند. در همین جهت منصور راخدای خود دانسته و برای زیارت خدای خود، راهی بغداد شدند و قصر خلیفه را به عنوان کعبه طواف می‌کردند. منصور که سابقه آنان می‌دانست این عمل آنان را تزویر دانسته و به نیت آنان پی برده بود تعدادی از رؤسای آن‌ها را دستگیر و روانه زندان کرد (ابن اثیر، همان: ج ۷، ص ۳۳۴۸).

اگر چه در بیان چگونگی شورش راوندیان و چگونگی شکل گیری و جریان فکری حاکم بر آنها و (همان، ج ۸، ص ۳۳۷۵) انساب آنها اختلاف نظر وجود دارد ولی در هدف و انگیزه شورش آنها مورد اتفاق می باشد و گفته شد که راوندیان با هدف انتقام و خونخواهی ابومسلم خراسانی دست به شورش زدند و متأثر از فضایی بودند که بعد از به قتل رسیدن ابومسلم در ایران به وجود آمد. البته اگر چه فضای سیاسی موجود آن زمان در ایران فضای انتقام و خونخواهی ابومسلم از عباسیان بود و چند حرکت و شورش در همین راستا شکل گرفت ولی نگاه کلان و علت اصلی مبارزات، همان ظلم و ستمی بود که از سوی عباسیان علیه مخالفین به ویژه ایرانیان آغاز شد. بی تردید این نوع از شورش ها متأثر از ائمه و مورد تأیید آنها نبوده، نهایتاً می توان آن را یک شورش ملی تلقی کرد.

شاخص های اندیشه امامت در نزد راوندیه

۱- احقیقیت فرزندان عباس پس از درگذشت پیامبر(ص)، زیرا او عمو، وارث و عصبه ایشان است، چنان که خداوند عز و جل می فرماید: «و اولوا الارحام بعضهم اولی ببعض». در این میان، مردم حق عباس را غصب کردند و در ظلم روا داشتند، تا اینکه خداوند آن را به اهلش بازگرداند(اشعری قمی، همان، ص ۱۸۰). جاحظ نویسنده نامدار نیز در تأیید همین مطلب کتاب «امامه ولد العباس» را در قالب احتجاج برای آن نگاشت و در ماجرای ابوبکر و داستان فدک و رفتار وی با فاطمه دختر پیامبر(ص) را بازگو کرد.

۲- راوندیه خلافت را در غیر فرزندان عباس جایز نمی دانستند(ابن حزم اندلسی، بی تا: ج ۱، ص ۴۵۴).

۳- از دیگر باورهای اساسی اندیشه راوندیه پیرامون مسأله امامت، بحث جایز ندانستن امامت زنان است. در این خصوص هم، راوندیه گوشه چشمی به شیعیان علوی داشتند که در اوایل قرن دوم هجری تلاش کردند خود را از ایشان جدا کنند. در نظر ایشان مطابق اجماع، حقی برای امامت زنان

وجود ندارد. مخاطب این اندیشه این خواهد شد که در بحث ارث در باب امامت، فاطمه دختر پیامبر(ص) از هیچ حقی برخوردار نیست. همچنین عموزاده و دخترزاده را حقی در خصوص امامت با وجود عباس ندارند و بنابراین عباس و پسرانش از تمام مردم بر این کار اولی هستند. شیعیان جعفری هم همین اندیشه را در خصوص امامت پس از حسین بن علی در پیش گرفتند و سایر پسران علی را حذف کردن و امامت را منحصر به شاخه حسینی نمودند(اشعری قمی، همان، ص ۱۸۱).

۴- تناسخ، الوهیت و اباحه گری

گزارش های تاریخی حاکی از آن است که راوندیان به تناسخ، الوهیت و اباحه گری اعتقاد داشتند. در مقالات و الفرق آمده است که در میان پیروان کیسانیه از جمله عبدالله بن عمر بن حرب، قائل به تناسخ بودند. این جریان بر این باور بود که روح خدا در کالبد پیامبر و روح پیامبر در جسم علی و روح علی در بدن حسن و روح حسن در بدن حسین و روح حسین در وجود محمد بن حنفیه و روح وی در قالب پسرش ابوهاشم عبد الله و روح ابوهاشم در عبدالله بن عمر بن حرب آمده است اشعری قمی، همان:ص ۸۲). نویختی نیز راوندیان و سایر غلات را از گزافه گویان می داند که خود را به شیعه بسته اند و نام آن فرقه را بر خویش نهادند. وی می گوید: آنان از خرمدینان، مزدکیان، زندیقان، و دهریان سرچشمه گرفته اند. هیچیک از ایشان خداوندی خدای را باور ندارند، بلکه جای او را در کالبد آدمیان می دانند و گویند که تن جایگاه خداست و خداوند والا روان و پرتویی است که در تنهای آدمیزادگان در می آید و در آنها جای به جای می شود، همگی ایشان بر این گفتار همدستان اند، ولی سران و پیشوایان شان با هم اختلاف دارند و سپس آنان در دسته های مختلفی در آمدند»(نویختی، همان:ص ۴۶-۴۵)

پیروان ابلق راوندی نیز بر این باور بودند که روح خدا ابتدا در عیسی بن مریم سپس در علی (ع) حلول کرد و پس از آن در امامان عباسی بود تا به ابراهیم بن محمد(۱۳۲-۱۲۵) امام عباسی رسید

و در خصوص اباحی گری همه راوندیان محرمات را حلال می دانستند و به تبادل زوجات اعتقاد داشتند (ابن جوزی، همان: ص ۸۱).

علاوه بر این در خصوص پیروان عبدالله راوندی نیز آمده است که ایتان بر این باورند که امام خداوند است، ابومسلم پیغمبری است که از غیب آگاه است و او را ابوجعفر منصور بر بندگان خویش فرستاده است و گفتند منصور پروردگار ماست و بدان سان که پیامبران خود را به دست هر که از آفریدگان خویش خواسته کشته است ما را نیز خواهد کشت، چنانکه برخی را به فرو ریختن خانه بر سرشان، بعضی را در آب، گروهی را بر چنگال درندگان، شماری را به مرگ نهانی و علت های دیگر می رانده است، او (منصور) آنچه را خواهد تواند کرد و کسی را یارای اعتراض نیست (نوبختی، همان: ص ۴۷-۴۶، ۳۵؛ اشعری قمی، همانص: ۱۴۱-۱۴۰؛ این ندیم، همان: ص ۶۱۵ بغدادی، همان: ص ۱۸۶-۱۸۱، ۲۰؛ ابن جوزی، همان: ص ۸۲ شهرستانی، همان: ص ۱۱۴؛ رازی، همان: ص ۱۷).

آنچه در مورد آراء و عقاید فرقه های راوندیه گفته شد خالی از تعصب و جهت گیری های مذهبی ملل و نحل نویسان اعم از شیعه و سنی نیست؛ به ویژه نوبختی و رازی از مذهب شیعه و بغدادی و این جوری از تسنن بیش از سایر ملل و نحل نویسان به فرقه ها و مذاهب دیگر حمله نمودند. بغدادی غیر اهل سنت را خارج از دین اسلام دانسته و حتی کشتن و بردن اموالشان را جایز شمرده است. در این میان تنها شهرستانی با وجود این که وی نیز میانه خوبی با مذاهب دیگر ندارد، اما در کلام خویش جانب اعتدال را رعایت کرده است (کاظمی، ۱۳۹۳: ص ۹۱۲).

برخی محققان جدید در صدد غسل تعمیده و تعدیل آراء مذکور برآمدند. از جمله صدیقی می گوید: «تساهل در روابط زناشویی در میان فرد های دینی ایرانی چون مزدکیان که خرمدینان نامیده شده اند مرسوم بوده است، ولی به وقوع چنین آرایبی نمی توان بطور کامل یقین کرد» (صدیقی، ۱۳۷۲: ص ۲۲۶).

حال سؤال اینجا است که خاستگاه اعتقادی راوندیان کجا بود و یا به عبارتی عقاید راوندیه در چه بستری رشد و نمو یافته و از چه مذاهب تأثیر پذیرفته است. در این زمینه به نظر می رسد پیوند اعتقادی کوفه و خراسان از اهمیت بسزایی برخوردار است، زیرا این دو ناحیه بیش از جای دیگر دستخوش تغییر و التقاط مذاهب مختلف بوده اند. وسعت قلمرو خراسان نامحدود بود، مرزهای سیاسی آن در طی تاریخ طولانی بسیار دگرگون شده بود، نظراً حدود شرقی خراسان تا چین هم می رسید(دنیل، ۱۳۸۹:ص ۹). این ناحیه از دیرباز پذیرای ادیان گوناگون بود؛ قرار گرفتن در مسیر جاده ابریشم یا به اصطلاح جاده ادیان و نیز دوری از مراکز سیاسی و مذهبی مکان مناسبی برای فعالیت سایر ادیان شده بود. کوفه نیز همچون خراسان نقطه تلاقی مذاهب مختلف بود. این شهر که داعیان عباسی از آن برخاستند در آغاز قرن دوم هجری صحنه پیدای یک قسم تشیع افراطی بود که با اسلام تناقض داشت، زیرا در نتیجه ارتباط ادیانی که به روزگار قدیم در عراق وجود داشت چون دین زرتشت مانوی، مسیحی و صابی یک قسم مسلمانی مخلوط از مذاهب مختلف در آنجا پدید آمد (حسن ابراهیم حسن، ۲۵۳۷: ۱۱۳ به نقل از فن فلوتن).

در این رابطه اکثر مورخان و ملل و نحل نویسان عقاید فرقه های راوندیه، خرمدینی و غلات شیعه را متأثر از آیین مجوسی(مانوی و مردکی) می دانند(نوبختی، همان:ص ۴۳-۲۹؛ اشعری قمی، همان:ص ۱۳۴؛ خوارزمی، ۱۳۶۲:ص ۳۹؛ رازی، همانص: ۱۸-۱۶)، اما چنین به نظر می رسد آنچه که در مورد آراء و عقاید راوندیان سخن رفت، اعم از اباحی گری، تناسخ و الوهیت نمی توان ریشه های آن را در مذهب خاصی جستجو کرد، بلکه نتیجه تصادم افکار و التقاط مذاهب و ادیان مختلف است که شرایط آن از دیرباز در خراسان و کوفه به دلیل نفوذ اعم مذاهب فراهم بوده است. تحت چنین شرایطی که امامان عباسی نیز فعالیت های سیاسی خود را برای بدست گرفتن قدرت از این دو ناحیه آغاز نمودند.

۵- نبوت

کتاب ملل و نحل و تاریخ، اولین بار، ادعای نبوت را به مختار ثقفی نسبت می دهند و درباره او می گویند: کلمات و جملات موزون و مسجعی بر زبان می راند و ادعای نزول وحی بر خود را داشت. همچنین در هنگام ذکر فرقه های غلات در کتاب های تاریخی از فرقه هایی با عنوان های اشینیّه، شریکیّه، امریّه، عینیّه و میمیّه می برند که معتقد بودند حضرت علی (ع) در نبوت با حضرت محمد (ص) شریک بوده است. و نیز فرقه هایی با عنوان های غرابیه، زباییه، زمیّه و مخطئه که نبوت را حق حضرت علی (ع) می دانستند و می گفتند: جبرئیل به واسطه شباهت فراوان حضرت علی (ع) و حضرت محمد (ص) در هنگام نزول وحی خطا کرد و وحی را بر پیامبر فرود آورد و حضرت پیامبر (ص) برای راضی کردن حضرت علی (ع) دختر خود را به او تزویج کرد (مقریزی، همان، ج ۴، ص ۳۰۳). بعضی از آن ها مانند زمیّه، جبرئیل (علیه السلام) را به واسطه این خطا مذمت می کنند.

در زمان امام باقر (ع) بیان بن سمعان ادعای نبوت کرد و از امام باقر (ع) خواست که به او ایمان آورد تا نجات پیدا کند (اشعری قمی، همان، ص ۳۷). بیان در این نامه نوشت: «اسلم تسلّم و ترتق فی سلّم و تنج و تغنم فانک لا تدری این يجعل الله النبوه و الرساله و ما علی الرسول الا لا بلاغ و قد اعذر من انذر» (همان). در میان روایات به بعضی از احادیث بر می خوریم که امام صادق (ع) از خود و ائمه دیگر (ع) نبوت را نفی کرده و بر قائل به نبوت آنان و شک کننده در نبوت آنان لعنت فرستاده است. از این روایات می توان این برداشت را نمود که در ایام ائمه نیز کسانی وجود داشتند که ادعای نبوت داشتند. راوندیه نیز مانند دیگر غلات قائل به ختم نبوت نبودند و در نگاه ایشان ابومسلم دارای رسالت بود. رازی در کتاب الزینه خود اشاره می کند که: «و طایفه ای از راوندیه در کلام خود غلو داشتند و چنین می پنداشتند که ابومسلم پیامبر است و ابو جعفر منصور خداست» (رازی، همان، ج ۳، ص ۷۶).

رجعت به فتح، که تکرار در بازگشت پس از مرگ پس از ظهور مهدی است و آن از ضروریات مذاهب غالی است. رجعت از این رو در اندیشه غالیانه مهم تلقی می‌شود، که با اندیشه انتقام و قتل و کشتار مخالفین و معاندین و دشمنان همراه است. در این اندیشه رهبران غالی سرانجام به دنیای کنونی رجعت خواهند کرد و از دشمنان خویش انتقام خواهند گرفت.

رجعت در لغت به معنای بازگشت است و در اصطلاح روایات شیعه و کلام آنها عبارت است از بازگشت عده ای خاص از مردگان به این دنیا بعد از انقلاب حضرت مهدی (عج) و قبل از روز قیامت (سبحانی، ۱۴۱۱ق: ج ۲، ص ۲۸۷). رجعت از فروع اعتقاد به مهدویت است.

با بررسی عقاید غلات در باب رجعت چنین به دست می‌آید که فرق مختلف غلات، رجعت را در دو معنای کاملاً متفاوت با هم به کار می‌برند:

۱- معنای اول رجعت، شبیه رجعتی است که شیعه قائل است، یعنی رجعت و بازگشت پس از مرگ را در باره بزرگانی که آن فرقه‌ها خود را به آنها منسوب کردند، به کار می‌برند (اشعری قمی، همان: ص ۱۴).

مثلاً برای اولین بار گروههایی از کیسانیه این معنا را در باره محمد بن حنفیه به کار بردند. همچنین به برخی از غلات کیسانیه نسبت داده شده است که قائل به رجعت همه پیامبران و پیامبر اسلام (ص) و حضرت علی (ع) بودند. فرقه‌های کربیه، صائديه و بیانیه نیز معتقد بودند که رهبرانشان به همراه یاران خویش دوباره به دنیا باز خواهند گشت.

۲- رجعت به معنای دوم در نزد غلات، در حقیقت بخشی از نظریه تناسخ بود. یعنی هنگامی که روح پس از مردن بدنی به بدن دیگر می‌رود، این همان رجعت است که از آن به نظریه رجعت و کرات تعبیر می‌کنند. دیدگاه اخیر را بیشتر منابع فرق و ملل و نحل نویسان به راوندیه نسبت می‌دهند.

۷- از بین بردن محرمات

یکی از مهمترین نکاتی که در خصوص راوندیه مطرح است، بحث پیرامون استحاله محرمات و از بین بردن آن است. اینکه آیا در واقع اینگونه رفتار می‌کردند یا گفته مخالفان ایشان است، به درستی نمی‌توان سخن گفت. زیرا راوندیه از زمره غلاتی به حساب می‌آیند که جریان‌های پس از خود را تحت الشعاع آراء و نظرات خود قرار داده و به عمده این جریان‌ها استحاله محرمات نسبت داده شده است. از داعیان راوندیه ابلق نامی است که گفته شده محرمات را برداشته است. همچنین داستان‌های در رابطه با پیروان راوندیه مطرح شده که در چند و چون آن سخن فراوان وجود دارد. از جمله گفته شده، مردی از راوندیه، مردان را به خانه خود دعوت می‌نمود. از سنت مهمانوازی وی این بود که پس از اطعام مهمانان، زن خود را در اختیار ایشان قرار می‌داد. چون این خبر به اسد بن عبدالله رسید، او را کشت و به صلیب کشید (طبری، همان، ج ۴، ص ۴۴۵).

۸- جریان‌های منتسب به اندیشه کلامی راوندیه

راوندیه را باید در زمره جریان‌هایی دانست که پس از سرکوب شدن، آراء و نظراتشان در فرق دیگر قابل پیگیری است. از مهمترین این فرق می‌توان به ابومسلمیه، رزامیه، هریریه، عباسیه، عیسویه اشاره نمود. در خصوص عباسیه و باورهای کلامی ایشان در خصوص اندیشه امامت به تفصیل سخن گفته شد. در ادامه به معرفی برخی از جریان‌ها در خصوص اندیشه امامت اشاره خواهد شد.

۱- ابومسلمیه: مسلمیه یا بومسلمیه یا ابو مسلمیه را عموماً، ملل و نحل نویسان به پیروان ابومسلم عبدالرحمن بن مسلم خراسانی منسوب می‌کنند. این گروه پس از کشته شدنش به امامت ابومسلم قائل شدند و بر این باور بودند که ابومسلم نه مرده است و همچنین کشته نشده است. این گروه تمامی فرائض را ترک کردند و ایمان را فقط به شناخت امام منحصر دانستند (اشعری قمی، همان، ص ۶۴). نوبختی این جریان را «خرم دین» نامیده و معتقد است که فرقه خرم دینی ریشه‌اش در آنها است (نوبختی، همان، ص ۴۷).

افراط این جریان در اندیشه الوهیت و نبوت و امامت و تناسخ است. چنانکه معتقد بودند که روح خداوند در ابومسلم حلول نمود و ابومسلم از فرشتگان مقرب از جمله جبرائیل و میکائیل و سایر ملائکه بهتر است. از نظر ایشان ابومسلم نمرده است و همچنان در انتظار ظهور وی هستند زیرا آن ابومسلمی که توسط منصور کشته شد، شیطانی بود در صورت ابومسلم (اشعری قمی، همان، ص ۱۹۵). اهمیت جریان منتسب به ابومسلم خراسانی از این رو است که کتب تاریخ و فرق نویسان، جریان راوندیه را ادامه جریانی می‌دانند که از نظرات ابومسلم پیروی می‌کردند.

۲. الرزامیه: رزامیه پیروان رزام بن سابق یا سابق هستند که در مرو بودند و در دوستی و هواخواهی ابومسلم خراسانی افراط زیاد کردند. در خصوص امامت، رزامیه معتقد بودند که امامت از ابوهاشم به محمد بن علی و برادرش عبدالله بن علی سفاح و سپس به ابومسلم رسیده است و به کشته شدن و مرگ ابومسلم باور داشتند. رزامیه در زمان حیات ابومسلم در خراسان ظاهر شدند و ادعا نمودند که ابومسلم بر مذهب ایشان است. آنها ادعای حلول روح خدا را در وی داشتند و بر این اندیشه بودند که از طریقه داشتن همین روح خداگونه ابومسلم بود که بر بنی امیه چیرگی یافت.

رزامیه به تناسخ ارواح نیز باور داشتند و حتی گفته شده که ابن مقفع که ادعای خدایی نمود، در آغاز از پیروان این مذهب بود.

رزامیه دین را دو بخش می‌دانستند: شناخت امام و ادای امانت. کسی که این دو را به جا آورد، به حد اعلای کمال رسیده است و از او تکالیف شرعی برداشته می‌شود (بغدادی، همان، ص ۱۵۵). از شیعیان خاندان عباسی بود بودند که رهبری ایشان را ابو هریره دمشقی یا راوندی برعهده داشت (مقریزی، همان، ج ۴، ص ۱۷۳). اینها عباسیه خالص هستند و عقیده به امامت عباس بن عبدالمطلب دارند. این گروه خلفای قبل از خودشان را تکفیر نمی‌کردند و بر تولای ایشان بودند. با این وجود در تولای ابومسلم افراط پیمودند. هریریه در خصوص عباس و فرزندان سخنان غلو آمیز بسیار گفتند (نوبختی، همان، ص ۴۷).

۳. عیسویه: هنگامی که منصور به خلافت رسید، تلاش کرد تا فرزند خود را جانشین خویش کند. از این رو عیسی بن موسی را که سفاح ولی عهد منصور کرده بود با بیست هزار درهم راضی نمود تا به نفع محمد بن عبدالله که مهدی خوانده شد، انصراف دهد. طرفداران عیسی بن موسی چون این خبر را دریافتند، برآشفتند و این تصمیم و معامله را نپذیرفتند و زیر بار بیعت مهدی نرفتند. استدلال طرفداران عیسی بن موسی این بود که سفاح وی را ولی عهد منصور قرار داده و لذا جایز نیست که ولایت عهدیش به تعویق افتد. مخالفان عیسی بن موسی احتجاج کردند که «برای خاطر فرمان منصور که امیر المؤمنین است و این را به ما فرموده است و او امامی است که الله اطاعتش را واجب ساخته است» و در مقابل نظر عیسویه گفتند: «ابوالعباس نیز اطاعتش را الله واجب ساخته بود و او یعنی ابوالعباس فرموده بود که با ابو جعفر منصور پس از او با عیسی بن موسی بیعت کنند. پس چگونه برایتان جایز است که عیسی را به پشت اندازید و مهدی را مقدم بدارید؟» (نوبختی، همان، ص ۵۰). احتجاج های دو طرف سرانجام به این انجامید که طرفداران امامت عیسی بن موسی بر این عقیده که امامت پس از منصور از آن عیسی بن موسی است، ماندند و تا ایام نوبختی همچنان این عقیده خود را حفظ کرده‌اند (همانجا).

نتیجه گیری:

در یک نگاه عمیق، مبارزات، قیام ها، نهضت ها و حتی شورش هایی که علیه امویان و عباسیان در ایران، حجاز، عراق و مصر در گستره جغرافیایی حکومت آنان رخ داد، ایرانیان نقش اساسی و تأثیرگذار داشتند و حتی بیشتر قیام ها در ایران شکل گرفت و قیام مختار که ضربه ای کاری بر پیکر حکومت امویان وارد ساخت و آنان را رسوا کرده و عناصر سرسپرده آنان را در پذیرش مسؤولیتها سست کرد، ایرانیان نقش اصلی و اساسی داشتند و حرکت سپاه ابومسلم از خراسان به سوی عراق و حمله نهایی به حکومت امویان که منجر به سرنگونی حکومت حدود یک قرنی بنی امیه شد باز ایرانیان فرماندهی و نقش اساسی و محوری داشتند. در دوران عباسیان

نیز وضع به همین شکل بود، اگرچه مدتی را ایرانیان در رده بالای حکومت عباسیان حضور چشم گیر داشتند و حتی برخی از وزرای آنان ایرانی بودند، اما بیشترین واکنش های اجتماعی و مبارزات علیه عباسیان در ایران و یا به رهبری ایرانیان شکل گرفت. از آنجایی که اندیشه های راوندیه، رویکردی غالبانه داشت، عباسیان همزمان دو سیاست را در پیش گرفتند. نخست، برای قبولاندن خود بر جامعه اسلامی و کسب مشروعیت و بریدن از اندیشه های غالبانه و شیعی، به سرکوب شدید علویان و راوندیه پرداختند. دوم، که شاید مهمترین بخش از سیاست عباسیان در طول دوران چندین سده از حکومت داری شان باشد، ایجاد یک اندیشه خاص پیرامون امامت عباسی بود که بن مایه راوندیه در آن کاملاً مشهود است اما به واسطه سرکوب گسترده راوندیه توسط عباسیان، کسی معترض آن نشد. این اندیشه انتقال امامت از ابوهاشم به محمد بن علی را مردود اعلام داشت و به مانند راوندیه چنین رسمیت دادند که پس از پیامبر(ص) عباس و پس از آن فرزندان و نوادگان عباس عموی پیامبر(ص) جانشین ایشان است. منصور در ایام خلافت خود تلاش زیادی نمود که بتواند راوندیه را با خود همراه کند. اما کشتن ابومسلم و قیام علیه منصور از سوی راوندیه و جریان های وابسته به آن، جز سرکوب چاره ای برای خلیفه باقی نگذاشت. پس از آنکه منصور تلاش کرد تا ولیعهد را به فرزندش انتقال دهد، در خاندان عباسی بر سر این جانشینی اختلاف افتاد. هنگامی که مهدی به خلافت رسید، مهمترین کاری که صورت داد، تغییر در اندیشه امامت عباسی بود. او اندیشه بنیادی راوندیه را بکار گرفت و امامت عباسی که مبنایی علوی داشت، به این معنی که تا پیش از این متعقد بودند که ابوهاشم، محمد بن علی را به عنوان امام پس از خود تعیین کرده، را نفی کرد و چنین اعلام داشتند که امامت عباسی از عباس بن عبدالمطلب گرفته شده است و وی جانشین برحق پیامبر(ص) است. بدین گونه اندیشه بنیادی امامت راوندیه که بر مبنای نص عباس بن عبدالمطلب مبتنی بود از سوی دستگاه خلافت عباسی به رسمیت شناخته شد و خلافت، امامت و رهبری برای چندین قرن با رویکردی قرابتی به اهل سنت در اختیار عباسیان قرار گرفت و از جامعه شیعی فاصله گرفت.

منابع و ماخذ:

۱. ابن اثیر، عزالدین علی (۱۳۸۴)، تاریخ بزرگ اسلام و ایران، ترجمه محمد ح سین روحانی، حمیدرضا آژیر، انتشارات اساطیر.
۲. ابن جوزی، ابوالفرج عبدالرحمن بن علی (۱۳۶۸)، تلبیس ابلیس، ترجمه علیرضا ذکاوتی قراگزلو، تهران: مرکز نشر دانشگاهی
۳. ابن جوزی، (۱۴۱۲هـ.ق)، المتظم، مکتبه الشامله، نسخه ۳.۲۳، www.shamela.ws.
۴. ابن حزم ظاهری، ابو محمد بن احمد، (۱۴۰۶هـ.ق)، الفصل فی الملل و الأهواء و النحل، انتشارات دارالمعرفه، بیروت.
۵. ابن طقطقی، محمد بن علی بن طباطبا (۱۳۶۰)، تاریخ فخری، ترجمه، محمد وحید گلپایگانی، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب
۶. ابن عبری، غریغوریوس بن هارون (۱۹۷۲). تاریخ مختصر للدول، تحقیق انطون صالحانی، بیروت: دار الشرف
۷. ابوحاتم رازی، احمد بن حمدان، (۱۳۸۲)، گرایش‌ها و مذاهب اسلامی در سه قرن نخست هجری (الزینه)، مترجم
۸. اشعری، ابوالحسن، (بی تا)، مقالات الاسلامیین، مکتبه الشامله، نسخه ۳.۲۳.
۹. اشعری، سعد بن عبدالله (۱۳۷۱)، المقالات و الفرق، ترجمه یوسف فضایی، تهران، عطائی
۱۰. اشعری، علی بن اسماعیل (۱۳۶۲)، مقالات الاسلامیین، ترجمه محسن موثدی، تهران، امیرکبیر
۱۱. بغدادی، عبدالقاهر، (۱۹۷۷)، الفرق بین الفرق و بیان الفرقه الناجیه، الناشر دار الآفاق الجدیده، بیروت، الطبعة الثانية، مکتبه الشامله، نسخه ۳.۱۴.
۱۲. بلعمی، ابوعلی (۱۳۷۳). تاریخنامه طبری، به تصحیح محمد روشن، جلد ۴، تهران: انتشارات سروش
۱۳. جلالی مقدم، مسعود (بی تا)، اباضیه، دائره المعارف بزرگ اسلامی، ج ۲، ش. م. ۵۸۷.

۱۴. حسن ابراهیم حسن (۲۵۳۷ شاهنشاهی). تاریخ سیاسی اسلام، ترجمه ابوالقاسم پاینده، ج ۲، تهران: انتشارات جاویدان
۱۵. خوارزمی، محمد بن احمدیو سف کاتب (۱۳۶۲)، مفاتیح العلوم، ترجمه حسین خدیوچم، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی
۱۶. دنیل، التون (۱۳۸۹). تاریخ سیاسی و اجتماعی خراسان در آغاز حکومت عباسیان، ترجمه مسعود رجب نیا، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی
۱۷. دنیل، التون ل. (۱۳۶۷)، تاریخ سیاسی و اجتماعی خراسان در زمان حکومت عباسیان، ترجمه مسعود رجب نیا، تهران، علمی و فرهنگی
۱۸. دینوری، ابو حنیفه احمد بن داود (۱۴۱۲ ش / ۱۴۱۲ ق)، اخبار الطوال، تحقیق، عبدالمنعم عامر، مراجعه جمال الدین الشیال، الطبعة الاولى، القاهرة، ۱۹۶۰ م، الناشر شریف الرضی
۱۹. رازی، مرتضی بن داعی حسنی (۱۳۸۳). تبصره العوام فی معرفه مقالات الأنام، به تصحیح عباس اقبال، تهران: اساطیر
۲۰. شهر ستانی، محمد بن عبدالکریم (۱۳۲۱)، الملل و النحل، ج ۲، ترجمه افضل الدین صدر ترکه اصفهانی، تصحیح محمدرضا جلالی نائینی، تهران، علمی
۲۱. طبری، محمد بن جریر (۱۳۵۳ ش)، تاریخ طبری یا الرسل و الملوک، ترجمه ابوالقاسم پاینده، بنیاد فرهنگی ایران، تهران.
۲۲. م. سعودی، ابوالحسن علی بن حسین (۱۳۷۴) مروج الذهب و معادن الجواهر، ترجمه ابوالقاسم پاینده، ج ۲، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب
۲۳. مقدسی، مطهر بن طاهر (۱۳۸۱)، آفرینش و تاریخ، ترجمه، محمد رضا شفیعی کدکنی، تهران، آگه.
۲۴. یعقوبی، احمد بن یعقوب (۱۱۹۳ م، ۱۴۱۳ ق)، تاریخ یعقوبی، تحقیق، عبدالامیر مهنا، الطبعة الاولى، مؤسسة الأعمی للمطبوعات، بیروت، لبنان